

«فرشته حسینی» در کمپ پناهجویان هم وطنانش در صربستان

فرشته حسینی بازیگر جوان افغانستانی تبار که در ایران زندگی می کند و بسیار بیقرار هم وطنانش بود بالاخره به کمپ پناهجویان در صربستان رفت.

به گزارش سایت خبری پرسون، فرشته حسینی در چند وقت اخیر با پست و استوری های زیادی خواهان کمک به کشور و هم وطنانش بود اما به دلیل اینکه نمی توانست برای آن ها کاری انجام دهد بسیار بیقرار و آشفته حال بود تا اینکه بالاخره به کمپ پناهجویان در صربستان رفت و با کودکان افغانی به صحبت و بازی نشست.

وی در سریال نمایش خانگی "قورباغه" خوش درخشید. فرشته حسینی بازیگر افغان کشورمان است. فرشته حسینی برای اتفاقات بدی که در افغانستان افتاده است به شدت ناراحت است. فرشته حسینی با نوید محمدزاده ازدواج کرده است. فرشته حسینی بدون همسرش در کمپ پناهجویان حضور یافت.

فرشته حسینی در چند وقت اخیر با پست و استوری های زیادی خواهان کمک به کشور و هم وطنانش بود اما به دلیل اینکه نمی توانست برای آن ها کاری انجام دهد بسیار بیقرار و آشفته حال بود تا اینکه بالاخره به کمپ پناهجویان در صربستان رفت و با کودکان افغانی به صحبت و بازی نشست.

صحبت فرشته حسینی با کودکان

فرشته حسینی در کپشنش صحبت هایش را با کودکان نوشت:

صربستان کمپ پناهجویان.

بیست آگوست دوهزار و بیست و یک.

در حومه ی شهر. سکوت. کانکس های بزرگ چند اتاقه. هر اتاق برای یک خانواده. خانواده ی ۴ نفری. خانواده ی ۵ نفری. بیشتر. کمتر. پنج سال زندگی در این کمپ. بیشتر. کمتر. خانواده های افغانستانی، ایرانی، سوری و.. یک سالن غذا خوری. حمام و دستشویی مشترک. عفونت زنان. غذای بدمزه. بدون حق کار.

ترک دیار. ترک خانواده. آرزوی زندگی بهتر. اینجا. کمپ. بی پولی. دل مُردگی. افسردگی. گریه. خستگی. ناامیدی. گریه. غصه. نا امیدی. نا امیدی..

با بچه ها وسطی بازی میکنم. باهم میخندیم. باهم عکس میگیریم. بچه ها. تعدادشان زیاد است.

حالا باهم صحبت میکنیم. نوبتی. تک به تک. در اتاقی که جز تک اتاق های آموزشیست که تلویزیون دارد.

در میان حرف هایمان از هر کدام یک سوال مشترک پرسیدم. "چه آرزویی داری؟"

کودک ۱: از این کمپ بریم بیرون. "گریه میکنه" برم بیرون بازی کنم، از اینجا بدم میاد. برم مدرسه. دوست دارد مثل من بازیگر بشود.

"در پنج سالگی به این کمپ آمده اند. اکنون ۱۰ ساله است. زبان انگلیسی و صربی میداند. افغانستانی.

کودک ۲: دلم میخواد برم بیرون از اینجا. برم مدرسه. من عاشق درس خوندنم. "گریه میکند طولانی" خسته شدم. تا کی باید اینجا بمونیم. "گریه میکند" نمیتواند ادامه بدهد صحبت کردن را. ۱۶ ساله است. زمانی که به این کمپ آمدند ۱۱ ساله بوده. بسیار باهوش است. و به دلیل سن بیشتر و درک بیشتر از شرایط افسرده تر و غمگین تر از دیگر بچه هاست. زبان انگلیسی و صربی میداند. افغانستانی.

کودک ۳: آرزو دارد که از کمپ بروند بیرون. دلش برای پارک تنگ شده است. دلش برای درس خواندن تنگ شده است. زبان صربی نمی داند خیلی و این در یادگیری آنلاین دچار مشکلش کرده. به یاد پدرش می افتد. پدرش از آنها جداست. به گریه می افتد. دوست دارد فوتبالیست بشود. زبان انگلیسی میداند و کمی صربی. ایرانی.

کودک ۴: دلم میخواد از اینجا بریم بیرون. اینجا هیچی نداره. حوصله ام سر رفته. دلم میخواد درس بخونم. برم مدرسه. با دوستانم بریم بازی کنیم. دوست دارم خواننده بشم.

ولی اول از همه دوست دارم از اینجا بریم بیرون.

۱۰ ساله‌است. پنج سال است که در این کمپ هستند. صدایش عجیب و زیباست. انگلیسی و صربی میداند. ایرانی.

و تعداد زیادی کودک دیگر:

“دلما می‌خواهد از اینجا برویم بیرون”

دلما می‌خواهد برویم مدرسه.

چرا آمدیم اینجا؟

از این زندگی خسته شدیم.

اینجا همه‌ی روزها شبیه هم هستند.

خسته.

مادر ها ، پدر ها، کودکان، چهره‌های خسته. چهره‌های خسته. خسته.

هیچ کس در دنیا به اندازه‌ی آنها خسته نیست.